روزنامه شرق

چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۹۱ • ۵ رجب ۱۴۳۳ • ۲۷ می ۲۰۱۲ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۵۳۹ • شماره ۶۱۵ دوره جدید • ۲۰صفحه

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵

امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶

www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۲ اذان مغرب ۲۰:۳۲ اذان صبح فردا ۴:۰۹ طلوع آفتاب ۵:۵۲

رونمایی از «اسب‌ها روسری نمی‌بندند» به گزینش «بروسان»

شرق: جلسه رونمایی از کتاب «اسب‌ها روسری نمی‌بندند» گزیده شعر آزاد شاعران ایران که حاصل گزینش زنده‌یاد «غلامرضا بروسان» است روز دوشنبه هشت‌خرداد در مشهد برگزار می‌شود. بنابر این گزارش این مراسم که با حضور شاعران، هنرمندان و نویسندگان مطرح کشور همراه است هشت‌خرداد در سینما پیروزی مشهد ساعت پنج بعدازظهر برگزار می‌شود. رضا بروسان، شاعر مشهدی به همراه همسرش الهام اسلامی و دختر هشت‌ساله‌اش، ۱۴ آذر ۱۳۹۰ در جریان یک حادثه رانندگی در محور قوچان – مشهد دارفانی را وداع گفت.

ادامه از صفحه اول

شأن و جایگاه مجلس

برای آنچه از نظر حقوقدانان و صاحبنظران و نخبگان، ملاک عمده و اساسی برقراری نظام دموکراسی و مردم سالاری است، تنها وجود مجلس قانونگذاری و پارلمان نبوده، بلکه مساله مهم حدود اختیارات و جایگاه این نهاد بی‌بدیل و نیز رعایت حدود، ثغور و حریم آن توسط سایر مراکز قدرت و قوای حاکم هر کشور است. وجود انتخابات و گزینش نمایندگان واقعی مردم هر کشور، سپس داشتن اختیارات اساسی در قانونگذاری و تعیین سرنوشت مردم، و در مرحله سوم اجرای این تصمیمات و مصوبات توسط سایر قوا و نهادها و ارگان‌ها و در نهایت، عدم مداخله این قوا و مراکز قدرت در نهاد قانونگذاری و حفظ استقلال این نهاد، چهار اصل اساسی و قابل توجه در وجود یک نظام مردم‌سالاری در هر کشوری است. خدشه در هر یک از این چهار اصل می‌تواند سبب آسیب دیدن اصول دموکراسی و خدشه به پیکره نهاد قانونگذاری و در نهایت تضعیف جایگاه مردم در یک کشور می‌باشد. در ایران، تجربه وجود مجلس قانونگذاری و پارلمان به بیش از یک قرن رسید. با تصویب اولین قانون اساسی ایران در سال ۱۲۸۵ شمسی و متعاقب آن تصویب متمم قانون اساسی در ۱۲۸۶، کشور ما اولین کشور در بین همسایگان خود بود که از یک نهاد قانونگذاری و پارلمان بهره‌مند شد. تلاش مجدانه و مجاهدت‌های کم نظیر سیاسیون و رهبران مشروطه در جهت وضع قانون اساسی و تشکیل مجلس قانونگذاری نشان می‌داد که تا چه اندازه پدران ما به جایگاه چنین نهاد و تاثیر آن در پیشگیری از استبداد و برقراری حکومت مردم‌سالار چشم دوخته بودند و تا چه حد حاضر به فداکاری بودند که به هر قیمت بتوانند حکومت قانون را به جای حکومت فرد برقرار سازند تا در کشور به جای حاکمیت نظر و رای پادشاه، حاکمیت آرای مردم برقرار شود. این امر اختصاصی به سیاسیون و نخبگان سیاسی و یا تحصیلکرده‌های دانشگاه‌های غرب نداشت، بلکه در راس چنین حرکت‌هایی همیشه علما و مراجع تقلید و پیروان آنها را می‌توان مشاهده کرد. این امر نشان می‌دهد که برقراری حکومت قانون و قانونمند ساختن اداره کشور و پرهیز از حاکمیت اراده فرد، خواست عمومی، از مراجع تقلید و نخبگان سیاسی گرفته تا توده مردم بوده است. نگاهی گذرا به سوابق عملکرد مجلس قانونگذاری نشان می‌دهد که هرگاه جایگاه مجلس و شوون حدود اختیارات آن حفظ شده و نمایندگان مردم توانسته‌اند از عهده وظایف سنگین خود برآیند، این امر چه اندازه در قانونمند شدن کشور و سر و سامان دادن اوضاع و ایجاد آرامش روانی جامعه و رضایت عمومی مردم موثر بوده است. در واقع ملاحظه اصول قانون اساسی نشان می‌دهد که مجلس نقشی بی‌بدیلی در اداره کشور داشته و هیچ نهاد و ارگانی نمی‌تواند چنین نقشی را در ایجاد اطمینان خاطر مردم و برقراری آرامش و رضایت عمومی ایفا نماید. اگر چه هر نماینده‌ای از یک شهر و نقطه‌ای از مملکت انتخاب می‌شود، اما با توجه به اصل ۸۴ قانون اساسی وی در برابر تمامی ملت مسوولیت داشته و این حق را دارد که در همه مسایل داخلی و خارجی کشور اظهارنظر کند. مطابق اصل ۸۶ قانون مزبور، نمایندگان مردم در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود مصونیت داشته و در اظهارنظر و رای خود کاملا آزادند و نمی‌توان آنان را به علت آرای و نظراتی که در مقام نمایندگی ارایه کرده‌اند تعقیب کرد. اینکه نمایندگی مجلس قائم به شخص است و قابل واگذاری به غیر نبوده و مجلس به هیچ‌وجه نمی‌تواند اختیار قانونگذاری را به شخص یا هیات و نهاد دیگر واگذار نماید که در اصل ۸۵ تاکید شده است، نشان از جایگاه بی‌بدیل مجلس دارد و نه‌تنها هیچ مرجعی حق قانونگذاری ندارد، بلکه آیین‌نامه‌های دولت نیز باید به اطلاع رییس مجلس برسد تا چنانچه مطابق اصل ۱۳۸ قانون اساسی آنها را خلاف قوانین بیابد جهت اصلاح به دولت برگرداند. علنی بودن جلسات مجلس و ضرورت قانونی گزارش کامل رادیویی و رسانه‌ای آن جهت اطلاع عموم مردم طبق اصل ۶۹ قانون اساسی، نشان از ضرورت اطلاع مردم از عموم مسایلی است که به سرنوشت مردم، مربوط است تا هیچ تصمیمی مربوط به سرنوشت مردم، در پنهانی و بدون اطلاع آنها اتخاذ نشود، و این مساله آن اندازه اهمیت دارد که در مسایل مهم امنیتی که ضرورت تشکیل جلسات غیرعلنی به وجود می‌آید، پس از رفع این موقعیت اضطراری برابر اصل مذکور مذاکرات جلسات غیرعلنی باید به اطلاع مردم برسد. بررسی اصول ۸۷ تا ۹۰ و بعضی اصول دیگر قانون اساسی نیز نشان می‌دهد که گرچه اصل تفکیک قوا از نظر قانون اساسی ما پذیرفته شده، لیکن تدوین کنندگان قانون اساسی آگاهانه و جهت رعایت مصالح کشور، تفوق قانونی مجلس قانونگذاری را بر قوه مجریه تثبیت کرده‌اند که مجلس بتواند با اعمال نظارت و حق سوال و استیضاح اعضای قوه مجریه، حاکمیت اراده مردم را در عمل به منصه ظهور برساند. پیش‌بینی احتمال خطا و تخطی از قانون در قوه مجریه سبب می‌شود که نه تنها اعضای دولت در ابتدای کار خود از نمایندگان مردم رای اعتماد بخواهند، بلکه در استمرار کار خود هم این اعتماد و اطمینان مجلس، که خلاصه مردم کشور است، برقرار بوده و تداوم داشته باشد. در سالگرد تشکیل اولین مجلس قانونگذاری جمهوری اسلامی و آغاز به‌کار مجلس جدید امید است نمایندگان مردم بتوانند نقشی که قانون اساسی و مردم از آنها انتظار دارند و نیز آنچه را که بنیانگذار جمهوری اسلامی در آرزوی تحقق آن بوده است،هر چه بهتر و بیشتر برآورده سازند.

*حقوقدان و استاد دانشگاه

بی‌تعارف

دنیایی که نظیرش را نمی‌شناختم

مینو مشیری

مطلع نبودم به استثنای آقای «عبدالله کوثری» که بی‌تردید دارای صلاحیت قضاوت هستند، این همه کارشناس والامقام «فوئنتس» و آثارش در کشور داریم. این روزها با خاموش شدن این نویسنده برجسته مکزیک، شماری چند چنان داد سخن سر داده‌اند و اظهار نزدیکی با او و آثارش کرده‌اند که پنداری فوئنتس «عموجان» آنها بوده و یک روز در میان با او پالوده خورده‌اند و غیراز تجزیه و تحلیل آثارش دغدغه خاطر دیگری نداشته‌اند.

برای تنوع از این کارشناسی‌های بومی، مقایسه کنید با آنچه «ساراماگو» در اکتبر ۲۰۰۸ [در «نوت‌بوک» به ترجمه من] درباره همکارش نوشته است. بخوانید.

«کارلوس فوئنتس که اصطلاح «سرزمین لامانچا» را خلق کرد، فرمولی مناسب برای گوناگونی و پیچیدگی تجربیات فرهنگی‌ای که شبه‌جزیره ایبری [پرتغال و اسپانیا] را به آمریکای جنوبی ارتباط می‌دهد، به تازگی جایزه «دن‌کیشوت» را در «تولدو» دریافت کرد. آنچه در پی می‌آید، ابراز قدردانی من از این نویسنده، انسان شریف و دوستم است.

اولین کتابی که از فوئنتس خواندم «آئورا» بود. با اینکه مجددا سراغ آن نرفتم، تا امروز (یعنی بیش از ۴۰ سال) حس تجربه دنیایی که نظیرش را نمی‌شناختم، با من باقی است. این دنیا را با حال و هوایی آمیخته که عینیت واقع‌گرایانه و جادوی رمزگونه را – که آنقدرها هم که به نظر می‌رسند متضاد نیستند – با هم دارد و روح خواننده را به گونه‌ای کاملا منحصربه‌فرد مجذوب می‌کند. کمتر کتابی یادی چنین عمیق و ماندنی در من گذاشته.آن هم در زمانی که آثار ادبی آمریکا (اشاره‌ام به آمریکای جنوبی است) هنوز نظر مساعد فرهیختگان را جلب نکرده بود. ما نسل اندر نسل مسحور روشنگری فرانسوی بودیم، که امروز رنگ باخته... .

در سفر اولم به مکزیک به «مورالیا» رفتم تا در کنگره‌ای درباره وقایع‌نگاری به مثابه یک گونه ادبی شرکت کنم. آن زمان فرصت سرزدن به کتابفروشی‌ها را نداشتم اما پیگیرانه شروع به خواندن آثار کارلوس فوئنتس کرده بودم، مثلا کتاب کلیدی «آنجا که هوا صاف است» و «مرگ آرتمیو کروز». برایم محرز شد که نویسنده‌ای با والاترین معیار هنری و خلاقیتی پرمایه و کمیاب است. سپس رمان فوق‌العاده «زمین ما» را نوشت که افق‌های نوینی به رویم باز کرد، و برای آنکه تصریح کنم از آن به بعد خود را هوادار و ستاینده نویسنده «گرینگوی پیر» یافتم، نیازی به ذکر عناوین دیگر نیست (به استثنای «آیینه دفن‌شده» که اثری مهم و ضروری برای فهم احساسی و آگاهانه آمریکای جنوبی است و همیشه ترجیح داده‌ام آن سرزمین را به این نام بخوانم).

اکنون اعترافی می‌کنم. من معمولا آسان مرعوب نمی‌شوم. برعکس، اما دیدارهای نخستم با کارلوس فوئنتس که البته همیشه مودبانه بود، چنان‌که از دو انسان متمدن انتظار می‌رود، راحت نبود. او تقصیری نداشت، بلکه مشکل نوعی مقاومت از جانب من بود که نمی‌توانستم چیزی را در کارلوس فوئنتس عادی بشمارم که در او کاملا عادی است؛ یعنی طرز لباس پوشیدنش. ما همه می‌دانیم فوئنتس خوب لباس می‌پوشد، برازنده و باسلیقه، پیراهنش هیچ وقت چروک نیست. اما من به دلیل مرموزی فکر می‌کردم یک نویسنده، به ویژه نویسنده‌ای از آن منطقه جهان، نباید این جور لباس بپوشد. اشتباه می‌کردم. کارلوس فوئنتس توانسته انتقادی‌ترین خواسته‌ها و جدی‌ترین باورهای اخلاقی را – که هر دو را دارد – با یک کراوات درست انتخاب‌شده سازگار کند. باور کنید کار آسانی نیست.» همین.

جنگل آسفالت

نگاهی به زنان بی‌سرپرست در ایران و جهان

«میلدرد پیرس»های وطنی

حامد محمدی‌کنگرانی

روانپزشک

مدتی است تب سریال دیدن در ایران فروکش کرده است. پس از دیده‌شدن سریال‌های Lost ،۲۴، فرار از زندان، دوستان و... در یک ماراتن نفس‌گیر چندین قسمت در یک روز و خوابیدن شور و شوق اولیه (انگار مردم ایران می‌خواستند جبران چند سال بی‌خبری از سریال‌های خارجی را یک‌شبه جبران کنند)، امروزه باید در انتخاب سریال‌ها کمی بادقت‌تر عمل کرد به‌ویژه اینکه تازه یادمان آمده است که فیلم دیدن را فراموش کرده‌ایم.

یکی از سریال‌هایی که در سال گذشته جوایز بسیاری را کسب کرد، همین سریال پنج‌قسمتی «میلدرد پیرس» براساس رمانی به همین نام نوشته «جیمز.ام.کین، نویسنده آمریکایی و مورد علاقه هالیوود بود. از دیگر کتاب‌های او «پستچی همیشه دوبار زنگ می‌زند» و «غرامت مضاعف» بارها مورد اقتباس قرار گرفته‌اند و براساس همین رمان «میلدرد پیرس» هم در سال ۱۹۴۵ فیلمی با همین نام توسط «مایکل کورتیز» ساخته شد که اسکار بهترین هنرپیشه نقش اول زن را برای «جوان کرافورد» به ارمغان آورد. به طرز جالبی قسمت اول این سریال مصادف شد با مصاحبه‌ام با خبرگزاری ایسنا در مورد زنان بی‌سرپرست و مشکلات آنها برای اداره زندگی در جامعه امروز کشور و بدون هیچ قصد و غرضی مجبور به مقایسه دو جامعه کاملا متفاوت شدم، کالیفرنیای سال ۱۹۳۱ در اوج بحران اقتصادی و ممنوعیت مشروبات الکلی با جامعه امروز ایران، تفاوت‌های بسیار فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و فاصله ۸۰ ساله. با وجود تمام تفاوت‌ها، مردم و جامعه در هردو منطقه و زمان، انگار مشابه هستند. «میلدرد پیرس» با بازی زیبای «کیت وینسلت» زن جوانی است که در ابتدای داستان با خیانت همسر رو به رو می‌شود که باعث جدایی و تنها ماندن او با دو دخترش می‌شود. در روز اول جدایی، خانم همسایه که او هم زنی تنها و مطلقه است به میلدرد جمله‌ای را می‌گوید که ترجمه کامل آن را در روزنامه نمی‌توان نوشت ولی مفهوم آن این است که به دنیای پر از تهمت خوش‌آمدی. در ادامه داستان مشکلات متعدد میلدرد برای ادامه زندگی شروع می‌شود: تلاش برای یافتن کار شرافتمندانه و اداره امور اقتصادی زندگی (تنها کاری که به او پیشنهاد می‌شود خدمتکاری است و در کمال صراحت به او گفته می‌شود که چون همسر بسیارخوب و موفقی در خانه بوده‌ای، پس بهترین شغل و تنها شغلی که در آن تخصص داری خدمتکاری است)، ارتباط با مردها و زن‌های دیگر که بلافاصله بعد از پی بردن به تنهایی و طلاق او، تغییر رفتار می‌دهند (حتی دوست صمیمی همسر سابقش)، درگیری شدید با دخترانش، شناخت توانایی‌های خود و روبه‌رو شدن با این شناخت جدید و برقراری رابطه عاطفی دوباره در زیر بار سنگین نگاه اطرافیان.

امروزه فضای جامعه ما در مورد زنان بی‌سرپرست چگونه است؟ وقتی برای بسیاری از کارها به مرد متاهل نیاز است و حتی خانه به مرد مجرد اجاره داده نمی‌شود، زنان به‌ویژه زنان بی‌سرپرست در چه جایگاهی هستند. آیا شغلی برای زن تنها وجود دارد و خانه‌ای به او اجاره داده می‌شود؟ با حجم وسیع تهمت‌ها و نگاه‌های معنی‌دار حتی از سوی افراد نزدیک خانواده چه کار کند؟ اگر خانمی بخواهد با تکیه بر کار و توانایی خود و مستقل و بدون نیاز به ازدواج مجدد، از خود و خانواده‌اش حمایت کند و به زندگی خود ادامه دهد، آیا این امکان به او داده می‌شود؟

بسیاری از زنان بی‌سرپرست (مطلقه یا بیوه) با مفهوم ورود به دنیای جدید کاملا آشنا هستند؟ در این دنیا به تلاش برای زندگی پاک خود ادامه می‌دهند ولی به غیر از نقش حمایتی دولت‌ها و نهادهای خیریه، انسان‌های اطراف و جامعه و نوع نگاه‌شان می‌تواند به عنوان شمشیر دولبه هم نقش حمایتی داشته باشد و هم نقش تخریبی.

انسان‌ها از کالیفرنیای ۱۹۳۱ تا ایران امروز تغییر چندانی نکرده‌اند. سریال را ببینید، با من هم عقیده می‌شوید. ما برای کمک به «میلدرد پیرس»های وطنی، وظیفه بسیار سنگینی داریم. اتفاقی که هر لحظه ممکن است برای خود ما یا اطرافیان نزدیک ما روی دهد.

بوی جوی مولیان

«احمد ابراهیمی» در بستر بیماری است و...

فاضل جمشیدی

خواننده

سه‌شنبه خیلی اتفاقی چندبار زنگ زدم که احوالپرسی کنم از حال استاد که مدتی گرفتار بیماری ریه بود، چون جوابی نشنیدم کمی نگران شدم.. ساعتی بود همسر او زنگ زد و خبر داد که یک مشکل اورژانسی پیش آمد و استاد را به بیمارستان طالقانی در ولنجک بردیم. بلافاصله با «اسرافیل شیرچی» هنرمند خوشنویس عازم آنجا شدیم، جالب است دکتر اورژانس او را به هر دلیلی به بخش غدد اعزام کرد و در کمال تعجب بدون هیچ امکاناتی از جمله پرستار و تخت مناسب از او مراقبت نمی‌شود! استاد بر تخت، تختی که حتی چرخشی ندارد که گردن و سر را کمی بالاتر و پایین‌تر ببرد تا بیشتر احساس راحتی کند و پرستاری هم نیست. همسر و دختر استاد نگران و بلاتکلیف‌اند و مانده‌ایم چه کنیم.. انتقال او به بیمارستانی دیگر هم‌اکنون که غروب است میسر نیست تا فردا صبح.. لحظات می‌گذرند، تماس‌هایم با «عباس خدایاری» شاگرد استاد که اتفاقا پزشک هم هست برقرار. و غیرمستقیم هم که پیام به «حمیدرضا عاطفی» معاون اجرایی خانه موسیقی داده‌ایم.. اما ظاهرا چاره‌ای جز تحمل همین وضع و حداقل تا فردا صبح نداریم.. «میرزمانی» مدیرکل موسیقی ارشاد هم ظاهرا قولی مبنی بر حمایت و پوشش هزینه‌های احتمالی داده‌اند.. اما نگرانی جای دیگری است.. نکند او از دست‌مان برود و چون «جلال ذوالفنون» حسرتی بر دل‌مان بماند که ای کاش امکانات پزشکی و پرستاری مناسب‌تری بود در زمان بحران پس از عمل جراحی قلب او... و ای کاش‌ها... و حسرت‌ها و بغض‌ها بماند... . احمد ابراهیمی در بستر بیماری است و با چشمانی بسته و ناله‌های حاصل از درد زمزمه می‌کرد که «فردا کلاس دارم مرا به خانه ببرید» و من اشکم را پنهان کردم.

کارتون‌خواب

حسن کریم زاده

www.karimzadehstudio.com

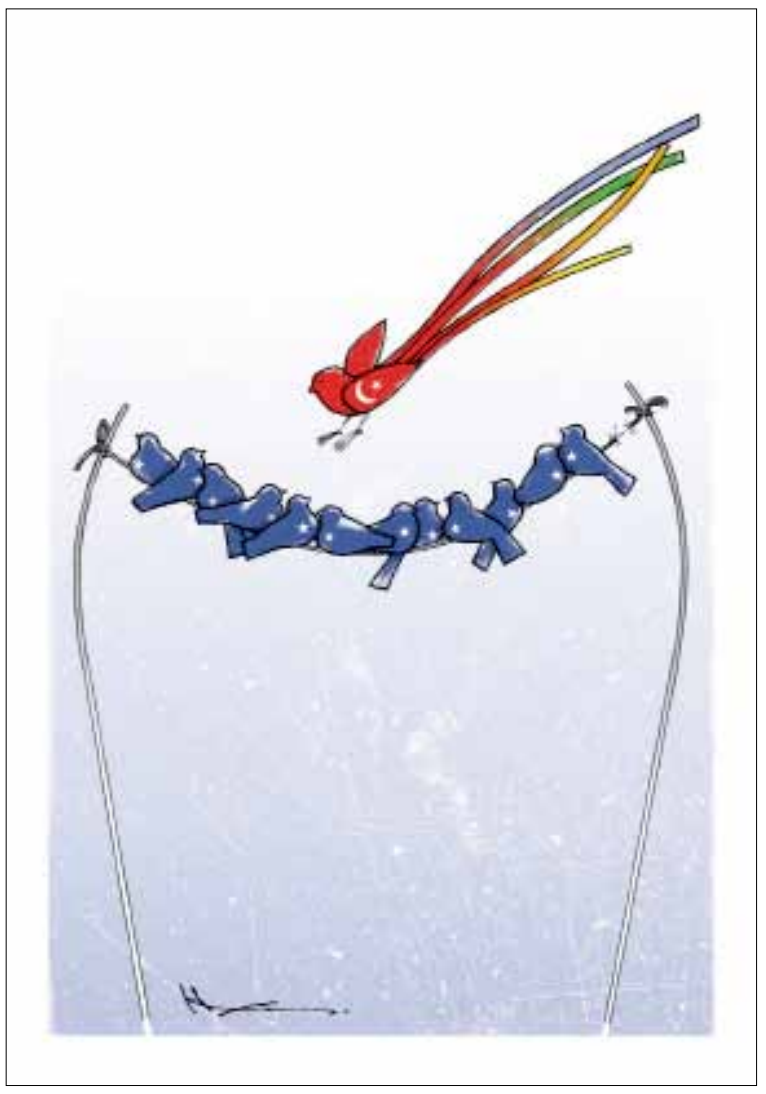

سپهر

این تابستان فراموشت کردم

شهاب‌الدین طباطبایی

لحظه خوب و لذتبخش که می‌گویند باید چطور باشد؟ برای من، نشستن به تماشای تئاتر «بهاره خانم رهنما» در کنار یک عزیز دوست داشتنی، به لطف یک دوست خوب، در یک روز بهاری. «این تابستان فراموشت کردم» را که می‌بینی، حتی اگر به خاطر زیادتر بودن تماشاچیان از صندلی‌ها، مجبور شده باشی با پای ورم‌کرده‌ات روی زمین بنشینی، لحظه‌ای فراموش می‌کنی برای چه آمده‌ای و کجایی و حتی متوجه نمی‌شوی که چشم‌های دوست عزیزت کمی تا قسمتی بارانی شده. باران را خوب می‌فهمی، وقتی دارد روزهای تا ابد بدون سام را روایت می‌کند و از ته‌مانده‌های عشق دیرینش به سام برای سام می‌گوید، دلتنگی و دور از وطن بودنش را هم تا حدی حس می‌کنی و ناغافل به یاد بعضی از دوستان و آشنایان هم می‌افتی. راستش البته بازی شیرین را بیشتر از باران پسندیدم، شیرین و اعترافاتش از یک عشق در مقابل بازجوی ساواک، جذاب بود و ساده و روان، مثل نوشته‌ها و حرف‌ها و رفتارهای خود بهاره خانم. شیرین‌ترین لحظه بازی شیرین برای من آنجا بود که از امن‌ترین حسش گفت، امن‌ترین حس دنیا برایش روزی بود که به وحید و همسرش، کمک کرده بود، وحید که شیرین عاشقش بود و نگین درخشان که رقیب شیرین بود و او از دست ساواک فراری‌شان داده بود و حالا این امن‌ترین حسش از ضدامنیتی‌ترین کار را برای بازجوی ساواک تعریف می‌کرد. باران هم که قبلا برایمان از ازدواج شیرین با بازجویش گفته بود، شاید این صداقت، شاید این به خطر انداختن به خاطر عشق ناکام، شاید...

این تابستان هم که دارد می‌رسد، خدا کند بعد از این تئاتر، بهاره خانم فراموش‌مان نکند، ادامه بدهد، برای باران، برای شیرین، برای ما.